

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشگاه تهران

دانشکده حقوق و علوم سیاسی

پایان نامه دوره‌ی کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی

عنوان پایان نامه:

جهانی شدن و ناسیونالیسم اقتصادی با تأکید بر

تجربه‌ی موردی چین

استاد راهنما:

دکتر سید احمد موثقی

استاد مشاور:

دکتر الهه کولایی

دانشجو:

فرزاد کلبعلی

شهریور ۱۳۸۵

۱۰۶۰۲۸

کتابخانه مرکزی
دانشگاه تهران

۱۳۸۷ / ۹ / ۲۳



دانشکده حقوق و علوم سیاسی
گروه آموزشی علوم سیاسی
گواهی دفاع از پایان نامه کارشناسی ارشد

هیات داوران پایان نامه کارشناسی ارشد آقای / خانم فرزاد کلبعلی

گرایش

در رشته علوم سیاسی

عنوان: جهانی شدن و ناسیونالیسم اقتصادی با تاکید بر تجربه موزدی چین راد تاریخ ۱۵/۷/۲

به حروف

به عدد

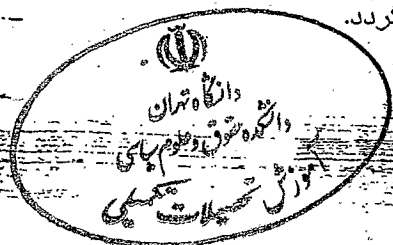
با نمره نهایی: ۱۹ | نوزده

ارزیابی نمود

درجه: عالی

ردیف	مشخصات هیات داوران	نام و نام خانوادگی	مرتبۀ دانشگاهی	دانشگاه یا موسسه	امضاء
۱.	استاد راهنما استاد راهنمای دوم (حسب مورد)	دکتر احمد موثقی	استادیار	دانشکده حقوق و علوم سیاسی	
۲.	استاد مشاور	دکتر الهه کولایی	دانشیار	دانشکده حقوق و علوم سیاسی	
۳.	استاد مدعو (یا استاد مشاور دوم)	دکتر کیومرث اشتریان	دانشیار	دانشکده حقوق و علوم سیاسی	
۴.	استاد مدعو	-	-	-	-
۵.	نمایندۀ کمیته تحصیلات تکمیلی گروه آموزشی:	دکتر احمد نقیب زاده	استاد	دانشکده حقوق و علوم سیاسی	

تذکر: این برگه پس از تکمیل هیات داوران در نخستین صفحه پایان نامه درج می گردد.



تو در داخل محبس و من در حسرت دیدارت،

تو در خرمن آتش‌ها و من در ترانه‌ی ستمدیدگان،

روشنایی را در ژرفای تاریکی‌ها جستیم،

تو در حسرت گذشته و من در اندیشه‌ی فرداها،

تو به یک سو، من به یک سو،

رفقایمان به سوی دیگر،

اگر نباشیم غمی نیست،

چرا که به عصر خود برآشفتم.

احمد کایا

تقدیم به: جومرت، صباح، اسلان و هاجو

تقدیر و تشکر

این نوشتار در شرایط اضطرار پدیدار گشت، فرصت اندک - شاید کمتر از یکی دو ماه - موجب گشت تا پردازش آن به صورتی ناقص درآید و مرا از حاصل کشته‌ی خویش خجل سار سازد. در باب چرایی آن نمی‌توانم چیزی بیان کنم. پس از دفاع و آغاز ترم اول دوره‌ی دکترا تصمیم داشتم تا آن را تکمیل کنم اما این بار نیز ابر و باد و مه و خورشید دست در دست هم دادند تا نتوانم. پس بجاست تا از استاد عزیزم جناب آقای دکتر موثقی بابت آنچه پیش آمد پوزش بطلبم. از ایشان بابت تمام صحبت‌های پیشین و پسین سپاسگزارم. از جناب آقای دکتر اشتریان که حاضر شدند نسخه‌ی دستنویس را به عنوان متن اصلی دفاع پایان‌نامه بخوانند و داوری آن را پذیرفتند صمیمانه تشکر می‌نمایم. استاد عزیزم سرکار خانم دکتر کولایی مشاور پایان‌نامه بودند، از ایشان بابت همه‌ی لطف‌های بی‌کرانشان سپاسگزارم. برادرم جلیل کلبعلی تمام دست‌نوشته‌های مرا که ناخوانا و بی‌نظم بود، پاک‌نویس کردند تا بتوانم در فرصت تعیین شده جهت دفاع ارائه‌نمایم. تمام معنای دوستی را مدیون او هستم. امیدوارم در آینده اگر مجال نوشتن بود به وی ثابت‌نمایم که متفاوت از آنچه در آن روزها دیده‌هستم. لذت خاطره‌ی روز دفاع ام و روز ورود به دوره‌ی دکترا در فردای آن روز را به خاطره‌ی روزها و شب‌های بودن با صباح نصیری، جلیل کلبعلی، صادق پیری و علی حیدریگی تقدیم می‌کنم.

از هومان دوراندیش برای لطف‌های بی‌مثال‌اش در روزهای نوشتن این نوشتار بی‌نهایت سپاسگزارم. و در پایان از علی اصغر اسکندری و عباس شریفی به خاطر لطفشان تشکر می‌کنم.

فهرست مطالب

عنوان.....	صفحه.....
کلیات تحقیق:	۴
مقدمه:	۴
۱-الف) موضوع تحقیق و محدوده‌ی مورد مطالعه.....	۷
سئوال اصلی:	۸
سئوالات فرعی:	۸
۳-فرضیه پژوهش:	۹
۴-ضرورت و اهداف پژوهش:	۹
فصل اول:	۱۱
مقدمه:	۱۱
۱-تاریخ اقتصاد سیاسی:	۱۱
۱-الف) اقتصاد در تاریخ و مراحل مهم توسعه اقتصادی:	۱۴
۱-ب) تاریخ فکر اقتصادی:	۱۶
۱-پ) ظهور بورژوازی و آغاز تکوین دولت مدرن:	۱۹
۲-چیستی اقتصاد سیاسی:	۲۱
۲-الف- سه رهیافت اصلی در اقتصاد سیاسی.....	۲۳
۱-اقتصاد سیاسی کلاسیک یا لیبرال:	۲۳
۲-اقتصاد سیاسی ناسیونالیسم اقتصادی:	۲۵
۳-اقتصاد سیاسی مارکیستی:	۲۶
۳-ناسیونالیسم اقتصادی در تاریخ:	۲۷
۳-الف) ناسیونالیسم اقتصادی و اقتصادسیاسی در دوره انتقال به لیبرالیسم	
کلاسیک:	۳۶
۳-۲-اقتصادسیاسی لیبرالیسم:	۳۸

۴۳	۳- پ) ناسیونالیسم اقتصادی :
۵۶	منابع فصل اول:
۶۱	فصل دوم : جهانی شدن
۶۱	تعاریف و پیشینه بحث:
۶۸	نظریه های جهانی شدن :
۷۰	۱- نظریه های کلاسیک:
۷۰	۲-نوسازی و همگرایی:
۷۱	۳- سرمایه داری جهانی:
۷۱	۴- پیوندهای فراملی :
۷۳	۵- دهکده جهانی:
۷۴	۶- نظریه های جدید جامعه شناسانه جهانی شدن :
۷۴	آیا جهانی شدن واقعیت دارد؟ [نگاهی به نظر مخالفان جهانی شدن]
۸۷	دیدگاههای نظری پیرامون نقش دولت در اقتصاد:
۸۷	۱- پارادایم نظری دولت و ستفالیایی :
۸۸	۲- نظریه اقتصاد [نو] کلاسیک:
۸۹	۳- اقتصادی کنیزی و نظریه دولت رفاهی:
۹۰	۴- نظریه های رادیکال چپ و دولت:
۹۱	اقتصاد جهانی و جهانی شدن و نقش دولت ها در اقتصاد جهانی:
۱۰۴	فصل سوم: چین
۱۰۴	مقدمه :
۱۰۷	غول خفته:
۱۰۹	چین پس از انقلاب کمونیستی سال ۱۹۴۹:
۱۱۴	دوره دوم:
۱۱۴	سیاست های درهای باز:

- ویژگی های اصلاحات در عصر دنگ شیائوپنگ:..... ۱۱۹
- ۱-مرحله ی اول توسعه ی اقتصادی ۸۴-۱۹۷۸:..... ۱۲۱
- ۲-مرحله دوم توسعه ی اقتصادی ۸-۱۹۸۴ :..... ۱۲۲
- ۳-مرحله سوم توسعه اقتصادی ۹۱-۱۹۸۸ :..... ۱۲۳
- ۴-مرحله چهارم توسعه اقتصادی از ۱۹۹۲ به بعد:..... ۱۲۴
- اصلاحات در بخش های مختلف اقتصادی چین:..... ۱۲۷
- ۱-اصلاحات در بخش کشاورزی:..... ۱۲۷
- ۲-اصلاح مالیاتی:..... ۱۳۰
- ۳-نظام بانکداری:..... ۱۳۱
- ۴-نهادهای مالی غیر بانکی:..... ۱۳۲
- ۴-اصلاحات در بخش صنایع..... ۱۳۲
- تجارت خارجی چین :..... ۱۳۵
- چین و اقتصادی بین الملل :..... ۱۴۲
- ۱-مازاد تجاری:..... ۱۴۲
- ۲-ادغام در اقتصاد جهانی:..... ۱۴۳
- نگرش چین نسبت به جهانی شدن اقتصاد:..... ۱۴۴
- نتیجه گیری:..... ۱۴۷
- منابع:..... ۱۵۰

کلیات تحقیق:

مقدمه:

سه ضلع مثلث زندگی انسان مدنی، سیاست، اقتصاد و فرهنگ می‌باشد. در باب اینکه انسان مدنی کیست؟ می‌توان راحت سخن گفت، اما در باب اینکه از چه زمانی مدنی شد یا بود؟ به سختی اما آنچه به آن می‌خواهم بپردازم رابطه دو ضلع از این مثلث است؛ رابطه اقتصاد و سیاست. پیوستگی با جدایی این دو و نیز شیوه تعامل آنها در گام‌های مختلف و در مکان‌های متفاوت، بحثی است که من به دنبال آن خواهم بود. اصطلاحاً به ارتباط این دو عرصه زندگی مدنی با عنوان «اقتصادسیاسی» یاد می‌شود. اقتصادسیاسی به درستی از زمانی شکل گرفت که «دولت ملی» شکل گرفت. پیش از شکل‌گیری دولت ملی اقتصاد و سیاست دارای معنی که امروزه ما از این دو می‌فهمیم، نبودند. اقتصاد در بهترین شکل به معنای «تدبیر منزل» بود، آنچنان که در یونان باستان از آن برداشت می‌شد و در بدترین حالت زیر مجموعه‌ایی از قواعد مذهب اسکولاستیک کاتولیک، سیاست نیز در دوران پیش از شکل‌گیری دولت مدرن متفاوت از مفهوم کنونی آن بود. هر چند می‌توان گفت تاریخ فعالیت سیاسی به تاریخ اجتماعی انسان‌ها بر می‌گردد. و هر چند بسیاری از مسائل مانند اینکه چه کسی حکومت کند و چگونه؟ و ... در تاریخ سیاست از آغاز تاکنون مشترک مانده است. با اینحال تفاوت‌های عمیقی بین سیاست دوران پیش مدرن و دوران مدرن یافت می‌شود. به طور خلاصه آنگونه که ارسطو می‌پنداشت سیاست در دوران گذشته مترادف با دولت بود و اما دولت نیز مترادف با فرد حاکم بود. امروزه دیگر اصلاً چنین نیست. در دوران شکل‌گیری دولت مدرن سیاست از

حصار قلعه های پادشاهان و رابطه درباریان بیرون آمد؛ سیاست تبدیل به شیوه‌های اداره بهتر جامعه و راهبرد هدایت جامعه به رفاه و قدرت و ثروت گشت. نه آنچنان که قبلاً منحصر به خواست پادشاه پاتریمونیال یا کائن بزرگ بود. سیاست در دوران مدرن مفهومی را به خود گرفت که دیگر نمی‌توانست خیلی از خواسته‌های مادی و اقتصادی اتباع به دور باشد. دولت به عنوان «انحصار خشونت فیزیکی مشروع به عنوان حق مختص به خود» [۱] کارگزار اجرای سیاست به عنوان فعالیت شد که «به هستی اجتماعی سامان داده و در مقابل غیر از آن دفاع می‌کند» [۲] براین اساس اقتصاد و سیاست با هم به چنان رابطه‌ایی رسیدند که مشکل بتوان به فهم یکی از آنها بدون دیگری دست یافت. حداقل در باب سیاست این موضوع قطعیت بیشتری دارد. و البته «در عصر جدید فرآیندهای اقتصادی اساساً بنیادی سیاسی یافته اند و نظام سیاسی به عنوان حلقه پیوند میان نظام اقتصادی و جامعه عمل می‌کند به این معنی که اقدامات لازم را بر حسب گرایش های اقتصادی خود برای تداوم کارکرد نظام اقتصادی و رشد و انباشت سرمایه به عمل می‌آورد و در عین حال انتقال منابع از حوزه اقتصاد یا انباشت سرمایه را به حوزه اجتماع یا مصرف، کنترل و هدایت می‌کند» [۳] تحلیل رابطه اقتصاد و سیاست یا منطق بازار و منطق قدرت [دولت] اساس اقتصادسیاسی را تشکیل می‌دهد بدین مفهوم از نظر این نوشتار اقتصادسیاسی مترادف است با جامعه شناسی سیاسی که این تعریف دقیقاً برگرفته از نظریه کارل مارکس در باب اقتصادسیاسی می‌باشد. اما اقتصادسیاسی علاوه بر وجه جامعه شناسی سیاسی دولت مدار دارای یک جنبه بین‌المللی است و آن تلاش دولت‌های ملی در سطح بین‌المللی برای کسب قدرت [سیاست] و ثروت [اقتصاد] است.

تحلیل این بعد ما را وارد عرصه جدیدی از علوم اجتماعی نوین یعنی اقتصادسیاسی بین‌الملل [IPE] International Political Economy می‌کند. در وجه اول رابطه اقتصادسیاسی به صورت رابطه بین دولت و نیروهای اجتماعی بود. کاپیتال کارل مارکس مبحثی اساسی در این زمینه می‌باشد. [۴] اما در وجه دوم تعاملات اقتصادی متداول و گسترده میان دولت‌ها دومین گروه از روابط را مشخص می‌کند. کلی‌ترین و مبهم‌ترین نکته در اینجا شاید ارتباط اقتصادجهانی با قدرت سیاسی در میان کشورها باشد. آنچه که سازماندهی بازارها را ممکن می‌کند توافقه‌های سیاسی است که کشورها بدان دست می‌یابند. قدرت بین‌المللی مناسبات حقوقی را تعریف می‌کند. و باعث ایجاد یا نابودی فرصتهای اقتصادی می‌شود و منافع را کاهش یا افزایش می‌دهد. این امر به روشهای بسیاری صورت می‌گیرد. [۵]

یکی از مفروضات اساسی و مهم در اقتصادسیاسی بین‌الملل که آن را از جریان اصلی اقتصاد بین‌الملل جدا می‌کند این است که هیچ نظام اقتصادی نمی‌تواند بدون یک چارچوب سیاسی با ثبات برای یک مدت طولانی وجود داشته باشد. در نتیجه اقتصادجهانی و سیستم سیاسی بین‌الملل نمی‌توانند جدا از یکدیگر تحلیل شوند بلکه باید در یک چارچوب تئوریک واحد با یکدیگر مورد تحلیل قرار گیرند و در صورت نیاز از اطلاعات چندین رشته استفاده کنند. از آنجا که این دیسپلین‌ها در نوع خود به عنوان محصول تفرق اقتصاد سیاسی کلاسیک تلقی می‌شوند مطالعه اقتصادسیاسی بین‌الملل می‌تواند کمکی در جهت بازسازی علوم اجتماعی تلقی شود. [۶]

موضوع اصلی نوشتار حاضر، اقتصادسیاسی بین‌الملل می‌باشد و هدف آن است تا با بررسی رهیافت‌های موجود در عرصه اقتصادسیاسی بین‌الملل که شامل؛ ۳ رهیافت،

اقتصادسیاسی کلاسیک یا لیبرال، اقتصادسیاسی مرکانتیلیستی یا ناسیونالیسم اقتصادی و اقتصادسیاسی انتقادی یا مارکسیتی، به تبیین رابطه اقتصاد و سیاست در عصر جهانی شدن پردازیم برای وضوح بحث ما یک مورد عینی را برگزیده ایم و آن تجربه کشور چین در عرصه اقتصادسیاسی بین‌الملل از دهه ۱۹۸۰ به بعد می‌باشد. در زیر به این موضوع می‌پردازیم.

۱- الف) موضوع تحقیق و محدوده‌ی مورد مطالعه

همانگونه که در مقدمه ذکر نمودیم موضوع تحقیق، بررسی اقتصادسیاسی در هر دو وجه آن در عصر جهانی شدن می‌باشد. به این منظور ما در فصل اول به بررسی کلی از اقتصادسیاسی و مکاتب آن خواهیم پرداخت. اما محدوده‌ی مورد مطالعه در این تحقیق، تجربه چین در زمینه شیوه راهبرد اقتصادسیاسی داخلی و بین‌المللی آن کشور در دهه ۱۹۸۰ و ورود به عرصه اقتصاد جهانی در عصر جهانی شدن می‌باشد. لذا آنچه را باید به صورت عینی مورد پژوهش و بررسی قرار دهیم؛ ساماندهی اقتصادسیاسی داخلی کشور چین در دهه ۱۹۸۰ می‌باشد که البته به این منظور بررسی تاریخ اقتصادسیاسی چین قبل از دهه ۱۹۸۰ نیز ضروری می‌نماید. در دومین زمینه از تحقیق محدوده‌ی مورد مطالعه را به اقتصادسیاسی بین‌الملل و راهبرد چین در این عرصه و در همین دوره زمانی می‌پردازیم. در سومین مرحله به بررسی اقتصادسیاسی داخلی و بین‌الملل چین در عرصه جهانی شدن خواهیم پرداخت. لذا در فصل دوم که به جهانی شدن اختصاص دارد ضمن مباحث مربوط به فرآیند جهانی شدن، به بررسی اقتصاد جهانی در عرصه جهانی شدن از یکسو و اقتصادسیاسی بین‌الملل در همین دوران خواهیم پرداخت. این

فصل دروازه ورود به بحث اقتصادی و راهبرد چین در این زمینه در عصر جهانی شدن خواهد بود.

سؤال اصلی:

در باب این پژوهش چند سؤال اساسی مطرح میشود و هدف آن است تا به گونه‌ایی به این سئوالات پاسخ داده شود. اصلی ترین سؤال این است که ناسیونالیسم اقتصادی به عنوان یک رهیافت عملی در عصر جهانی شدن چگونه و تا چه مرحله‌ای توانایی راهبرد اقتصادیسیاسی یک کشور در عرصه بین‌الملل را دارد؟ به بیان دیگر در عصر جهانی شدن اقتصاد چگونه می‌توان اقتصاد کشور را با شیوه ناسیونالیسم اقتصادی و حمایت‌گرایی، هدایت نمود و با عبور از آن از مزایای جهانی شدن بهره‌مند شد؟ تجربه چین در این باره چگونه بوده است؟

سئوالات فرعی:

- ۱- اقتصادیسیاسی چیست و میزان درهم تنیدگی اقتصاد و سیاست در نگرش‌های مختلف نسبت به اقتصادیسیاسی چگونه است؟
- ۲- اقتصادیسیاسی ناسیونالیسم اقتصادی در عرصه تاریخ عملی و در حیطه نظری چه تحولاتی را گذارنده و چه جنبه‌هایی را در بر گرفته است؟
- ۳- اقتصادیسیاسی بین‌الملل در عصر جهانی شدن به چه صورت عمل می‌نماید؟

۴- شیوه کشور چین برای ورود به عرصه اقتصاد جهانی در عصر جهانی شدن اقتصاد به چه نحوی بوده است؟ آیا این شیوه در شرایط کنونی جهان، برای کشورهای در حال توسعه، قابل توصیه است یا خیر؟

۳- فرضیه پژوهش:

«تنها کشورهایی می‌توانند در روند جهانی شدن از مزایای آن بهره‌مند شوند که پیش از آن دورانی از ناسیونالیسم اقتصادی را بخوبی طی کرده باشند و تجربه کشور چین موید این فرضیه است.»

۴- ضرورت و اهداف پژوهش :

ضرورت این پژوهش از آنجا ناشی می‌شود که کشور ما به عنوان یک کشور در حال توسعه که از لحاظ اقتصادی در عرصه اقتصادسیاسی بین‌الملل دارای توانایی‌های اندکی برای مانور دادن است، با توجه به تجربه کشور چین که اینک می‌رود تا به یک غول اقتصادی جهانی تبدیل شود، چه شیوه‌هایی را برگزیند تا بتواند به نحو درستی وارد عرصه اقتصاد بین‌الملل در عصر جهانی شدن اقتصاد شود، به طوری که کمترین آسیب‌ها را ببیند. بازبینی تجربه چین در این عرصه می‌توان راهنما و راهگشای مناسبی برای عبور از دشواریهای پیش روی کشورمان باشد.

فهرست سرفصل اول:

- فصل اول: ۱۱
- مقدمه: ۱۱
- ۱- تاریخ اقتصاد سیاسی: ۱۱
- ۱-الف) اقتصاد در تاریخ و مراحل مهم توسعه اقتصادی: ۱۴
- ۱-ب) تاریخ فکر اقتصادی: ۱۶
- ۱-پ) ظهور بورژوازی و آغاز تکوین دولت مدرن: ۱۹
- ۲- چیستی اقتصاد سیاسی: ۲۱
- ۲-الف- سه رهیافت اصلی در اقتصاد سیاسی ۲۳
- ۱- اقتصاد سیاسی کلاسیک یا لیبرال: ۲۳
- ۲- اقتصاد سیاسی ناسیونالیسم اقتصادی: ۲۵
- ۳- اقتصاد سیاسی مارکیستی: ۲۶
- ۳- ناسیونالیسم اقتصادی در تاریخ: ۲۷
- ۳-الف) ناسیونالیسم اقتصادی و اقتصاد سیاسی در دوره انتقال به لیبرالیسم
کلاسیک: ۳۶
- ۳-۲- اقتصاد سیاسی لیبرالیسم: ۳۸
- ۳-پ) ناسیونالیسم اقتصادی: ۴۳
- منابع فصل اول: ۵۶

فصل اول

مقدمه:

ناسیونالیسم اقتصادی یکی از مکاتب مهم در عرصه اقتصاد سیاسی [چه داخلی و چه بین‌الملل] می‌باشد. به منظور درک این دکترین، لازم است ابتدائاً به درک نسبی از چیستی و تاریخ اقتصاد سیاسی نائل شویم. فهم اقتصاد سیاسی به طور کلی از این منظر برای ما حائز اهمیت است که تنها با پیدایش اقتصاد سیاسی، که محصول دوران شکل‌گیری دولت مدرن می‌باشد، ما شاهد پیدایش ناسیونالیسم اقتصادی چه به صورت یک نظریه و چه به شکل عملکردهای تاریخی بوده‌ایم. پس اشاره‌ای به اقتصاد پیش از دولت مدرن و تفاوت آن با اقتصاد دوران شکل‌گیری دولت مدرن از این منظر نیز ضرورت می‌یابد و البته هدف نهایی توضیح پدیده‌ای پیچیده و چند بعدی در تاریخ عصر مدرن می‌باشد که در گام‌های مختلف، دارای اشکال متفاوت و ابزارهای خاص خود بوده است.

۱- تاریخ اقتصاد سیاسی:

مارکس وقتی می‌گوید اقتصاد تعیین‌کننده تمام جنبه‌های حیات سیاسی اجتماعی است بخش عظیمی از واقعیت را گفته است. در واقع عظمت مارکس نیز در همین روش نمودن تاثیر اقتصاد بر حیات اجتماعی انسان می‌باشد. در تعریف از اقتصاد سیاسی بدون وام‌گیری از اندیشه‌های مارکس مشکل بتوان فهم درستی از اقتصاد سیاسی ارائه داد. از نظر مارکس اقتصاد سیاسی بررسی رابطه دولت و نیروهای اجتماعی می‌باشد. البته مارکس در واقع کل حیات اجتماعی را به حیات اقتصادی تقلیل نمی‌داد بلکه برعکس

برآن بود که زندگی اقتصادی و مقولاتی مانند کالا و ارزش و قیمت تابعی از کلیت زندگی اجتماعی است.

ماتریالیسم دیالکتیکی مارکس و بحث از رابطه زیر بنا و روبنا بحثی فلسفی، معرفت شناختی و یا تاریخی نیست بلکه دقیقاً بحثی جامعه شناختی است و مارکس معتقد بود که اقتصاد سیاسی علمی غیر ایدئولوژیک است [۱] با این توضیح نقطه آغاز اقتصاد سیاسی شکل گیری دولت مدرن و پیدایی طبقات اجتماعی است که این خود محصول شیوه جدید تولیدی است که سرمایه داری نامیده می شود. در اینجا قصد توضیح پیدایی سرمایه داری و اقتصاد سرمایه داری را نداریم بلکه می خواهیم بگوییم اگر اقتصاد را به سه بخش اقتصاد فردی، اقتصاد ملی و اقتصاد جهانشمول [به معنایی که آدام اسمیت و مکتب کلاسیک مطرح می نماید] تقسیم کنیم اقتصاد سیاسی در وهله اول به اقتصاد ملی و رابطه قدرت دولتی و قدرت نیروهای اجتماعی برمی گردد و در وهله دوم برآیند این قدرت ها و نیروها، در عرصه بین الملل، اقتصاد سیاسی بین الملل را شکل می دهد که این هر دو در واقع جز تلاشی برای کسب قدرت و ثروت نمی باشند.

مارکس در مبانی نقد اقتصاد سیاسی در همان صفحات اول می نویسد: موضوعی که پیش روی ماست و با آن آغاز می کنیم تولید مادی است. شکی نیست که در آغاز با افرادی که در جامعه تولید می کنند سروکار داریم؛ از این رو تولید [مورد بحث] تولید فردی اجتماعاً تعیین شده است. [با اینهمه] فرد شکارگر یا ماهیگیر تنها که آدام اسمیت و ریکاردو تحلیل خود را با او آغاز می کنند، فقط آفریده خیال نیست. اندیشه های [خیالپردازانه] رابینسونی سده هیجدهم نیز به هیچوجه فقط واکنش صرف در برابر پیچیدگی های روز افزون [حیات اجتماعی] یا بازگشتی به زندگی طبیعی نیستند حتی

در قرارداد اجتماعی روسو هم بنای کار بر طبیعت‌گرایی [ساده]، که در تمامی رایبسون بازی‌های ریز و درشت چیزی جز یک صورت ظاهر زیباشناسانه نیست، قرار ندارند. [آنچه در این گونه آثار به ظاهر طبیعت‌گرایانه می‌نماید]، در حقیقت، بیان زودرسی از [ماهیت] «جامعه بورژوائی» است که از قرن شانزدهم پاگرفته و در سده هیجدهم گام‌های غول‌آسایی به سوی بلوغ برداشته است. در این جامعه مبتنی بر رقابت آزاد، فرد، ظاهراً از قید و بندهای طبیعی و غیرطبیعی که در دوره‌های پیشین تاریخ دست و پای وی را داخل یک مجموعه معین و محدود انسانی می‌بست رها شده است. [اما] این فرد قرن هیجدهمی [عملاً] محصول انحلال شکل‌های اجتماعی فئودالی از یک سو و گسترش نیروهای تولیدی جدید از سوی دیگر است هر قدر در تاریخ ژرف تر فرو رویم خواهیم دید که فرد، و بنابر این فرد تولیدکننده، بیشتر وابسته و بیشتر در حکم جزئی از یک کل بزرگتر به نظر می‌رسد نخست و به صورت کاملاً طبیعی جزئی از خانوار، پس جزئی از خانواده گسترش یافته به صورت کلان یا قبیله؛ و بعدها جزئی از شکل‌های متنوع جماعات برخاسته از ادغام قبایل یا کلان‌ها با یکدیگر، تنها در سده هیجدهم، در درون «جامعه بورژوائی» است که شکل‌های گوناگون پیوندهای اجتماعی از نظر فرد به عنوان وسایل ساده‌ایی برای رسیدن به مقاصد خصوصی‌اش به منزله ضرورتی خارجی، [و نه درونی] جلوه می‌کند با اینهمه دورانی که این دیدگاه، یعنی دیدگاه فرد جدا از جامعه را پدید می‌آورد، دورانی است که مناسبات اجتماعی در آن به گسترده‌ترین حد توسعه خود رسیده‌اند. انسان به معنای کامل کلمه یک حیوان سیاسی است. نه فقط یک حیوان گروهی یا جمعی؛ انسان حیوانی است که تنها در میان جامعه می‌تواند فردیت خود را بروز دهد. تصور یک تولید فردی، توسط یک فرد تنهای خارج از جامعه (که اکنون ممکن

است تصادفاً در مورد یک آدم متمدن برخوردار از تمامی امکانات اجتماعی تمدن روا باشد) [در آغاز کار] همانقدر مضحک می‌نماید که تصور تحول و پیشرفت زبان بدون وجود افرادی که باهم زیست می‌کنند و با یکدیگر سخن می‌گویند [۲].

همانگونه که در این سطور آمد مارکس اقتصاد را نه عمل فردی که به تنهایی و رایبسون وار صورت بگیرد، بلکه امری اجتماعی می‌داند که از آن به درستی با عنوان اقتصاد سیاسی نام می‌برد. اقتصاد سیاسی مارکس را می‌توان جامعه‌شناسی سیاسی به مفهوم شناخت روابط بین نیروهای اجتماعی و قدرت دولتی، دانست که در این میان آنچه تعیین کننده رابطه است، اقتصاد و شیوه تولید که از نظر مارکس اساسی هستند، می‌باشد. ما این تعریف از اقتصاد سیاسی را می‌پذیریم و بر این مبنا آنگونه که مارکس در گروندریسه اقتصاد را متفاوت از تکنولوژی می‌داند ما نیز معتقدیم «ساختن نخستین تیرو کمان به دست انسان اولیه اقتصاد نبود بلکه تنها تکنولوژی بود» [۳]. بلکه اقتصاد را عبارت از تولید، مبادله، توزیع و مصرف اجتماعی محصولات مادی و مجموعه روابط تولیدی که براین اساس به وجود می‌آید، می‌دانیم. به این مفهوم، اقتصاد به اندازه جامعه انسانی قدیمی است [۴]. اما قدمت اقتصاد سیاسی بسیار کمتر از اقتصاد به این مفهوم است.

۱- الف) اقتصاد در تاریخ و مراحل مهم توسعه اقتصادی :

در سراسر جریان تاریخ، کانونهای زندگی اقتصادی یکی جای دیگری را گرفته‌اند و کمابیش نفوذ خود را بشدت برنواحی مختلف این کره خاکی گسترانده‌اند. در هزاره سوم پیش از میلاد مدیترانه اهمیت پیدا می‌کند: تمدنهای دریایی در سواحل این دریا از

تماسهایی که با ملل دیگر می‌گیرند سود و ثروت بدست می‌آورند. اسلام در سال ۶۹۵ میلادی کارتاژ یگانه دولت مسیحی متمدن را به تصرف خود در می‌آورد. امپراطوری بیزانس که راه ارتباطی‌اش با مدیترانه غربی قطع شده بود به سوی شمال باز می‌گردد و از طریق روسیه با لندن ارتباط برقرار می‌کند. در قرن دهم میلادی جنگهای داخلی اسلام را تضعیف می‌کند؛ و نیز در سایه قدرت دریایی راه عبور و مرور بیزانس و بالکتیک را که بر اثر اشغال جنوب روسیه به وسیله ترک‌ها بسته شده بود به سوی دریا تغییر جهت می‌دهد. در دو قرن دوازدهم و سیزدهم، در شهرهای بزرگ ایتالیا و فلاندر، صنعت نساجی آغاز به توسعه می‌کند و طبقه‌ایی از ثروتمندان در این نقاط به وجود می‌آید. اما در آغاز قرن شانزدهم بندر ونیز که انحصار تجارت ابریشم و ادویه را بر اثر دستیابی انحصاری به بنادر سوریه و اسکندریه در اختیار داشت به وسیله پرتغالی‌ها از دست میدهد. در سال ۱۵۰۹ میلادی، پرتغالی‌ها ناوگان جنگی مسلمانان را در دیو نابود می‌سازند و راه دریای سرخ را قطع می‌کنند و در سال ۱۵۳۴ میلادی بمبئی را اشغال می‌نمایند، از این پس، مدیترانه برتری اقتصادی خود را از دست می‌دهد و مرکز ثقل اقتصادی جهان به ساحل دریایی اروپایی اقیانوس اطلس جابه‌جا می‌گردد. همزمان با آغاز قرن شانزدهم، بسط اقتصادی اروپای غربی سر می‌گیرد، زندگی اقتصادی از بنیاد دگرگون می‌شود و تغییر شکل می‌دهد و اندک‌اندک وسعت و پویایی پیدا می‌کند و این حالت بی‌سابقه، از این پس، این دوره را مشخص می‌کند. زندگی اقتصادی در طول قرنهای پیش چه از دید مقیاس فعالیت اقتصادی یا سازمان تولید و شدت مبادلات و سرانجام انگیزه‌های آن نسبتاً محدود به نظر می‌آید. [۵]